

کتاب

۲۰

# مرداویج دیلمی بنیانگذار ایرانی نو

میشم پاپی مطلق



---

# مرداویج دیلمی بنیانگذار ایرانی نو

---



**میثم پاپی مطلق**

سرشناسه: پاپی مطلق، میثم، ۱۹۹۰م

عنوان و نام پدید آور: مرداویدج دیلمی بنیانگذاری ایرانی نو / میثم پاپی

مطلق

مشخصات نشر: ایران، جامعه ی خردمندان پارسی

مشخصات ظاهری: --

شابک: --

یادداشت: این کتاب فقط نقدی بر موضوع است و قصد رد یا تایید ندارد

مرداویدج دیلمی بنیانگذار ایرانی نو

نویسنده: میثم پاپی مطلق

چاپ نخست: مرداد ۱۳۹۳

شمارگان: بی نهایت

حق انتشار محفوظ می باشد.

نشر جامعه ی خردمندان پارسی

ارتباط با ما از طریق:

Mpm7033@yahoo.com



Meisampapi.blog.ir

فهرست موضوعات

صفحه

مقدمه

۶

نهری ماندگار می ماند، که در آن ادب و بر خورد درست، همیاد باشد

## مقدمه

از میان بزرگترین رجال طبرستان و دیلم که مدتهای متمادی با سامانیان و سپاهیان خلیفه عباسی برای تحصیل قدرت و استقلال در زد و خورد بودند ، ابوالحجاج مرداویج پسر زیار پسر مردانشاه ، از همه بزرگتر و شجاعت‌تر بوده است . وی منسوب هب خاندان امرای گیلان بوده که از طرف مادری از اعقاب سپهبدان رویان به شمار می رود.

آغاز شهرت مرداویج از اوایل سلطنت نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) بوده که در آغاز امر در خدمت قراتکین یکی از امراء احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد در خراسان به سر می برد و چون اسفار پسر شیرویه در گرگان قدرت یافت ، مرداویج از خدمت قراتکین به نزد اسفار آمد و به عنوان سپهسالار به خدمت وی در آمد و از اسباب مهم فتوحات اسفار در جنگهای مختلف شد . مرداویج پس از ورود به خدمت اسفار ، با او از گرگان به فتح طبرستان رفت و آن منطقه را فتح کرد و سپس به همراهی اسفار به ری رفته و آنجا و زنجان و ابهر و قزوین و قم را نیز به تصرف اسفار در آورد . به قولی در همین سال ( ۳۱۶ ) اسفار در نتیجه شورش مرداویج مردی کشته شد . بدین ترتیب که اسفار مرداویج را نزد سالار ، صاحب شمیران و

طارم فرستاد تا او را به اطاعت در آورد و چون مرداویج به نزد او رسید ، با یکدیگر همداستان شدند و سوگند خوردند و پیمان بستند که اسفار را به سبب جور و ستمی که به مردم می کرد ، از میان بردارند.

بعد از این واقعه و مرگ اسفار ، مرداویج در حکمرانی از هر منازعه ای فارغ گشته و به قزوین رفت و با مردم آن نیکی کرد و وعده های نیک به آنان داد . سلطنت مرداویج از این تاریخ شروع شده و او در پایان عمر خود قزوین و ری و همدان و کنگاور و دینور و یزدجرد و قم و اصفهان و کاشان و گلپایگان و بلاد دیگری را در اختیار داشته و در اصفهان رفتار سختی نسبت به اهالی آن کرد و از آنان مال فراوان گرفت و فرمان داد که برای او تختی از زر بسازند و چون بر تخت برنشست ، سربازان او از دو جانب صف می کشیدند و هیچ کس نمی توانست با وی سخن گوید مگر حاجبانی که برای این کار گماشته بود و با یان اعمال هراس او در دل مردم افتاد و سخر قدرت و نفوذ یافت.

با آنکه مرداویج از آغاز امر خود از ماکان پسر کاکي ، که بر طبرستان و گرگان استیلا داشته ، یاری گرفته و به کمک او بر اسفار چیره شده بود ، لیکن بعد از آنکه قدرتی تحصیل کرد و مال

ولشکر بسیار گرد آورد ، طمع در طبرستان و گرگان بسته و بر آن شد که آن دو ناحیه را زان چنگ ماکان پسر کاکای بیرون آرد و در این کار نیز به سرعت توفیق یافت .

در این روزگار بغداد وضع خوشی نداشت ؛ بدین معنی که غلامان ترک که از عهد المعتصم به بعد سپاهیان مرکزی خلافت عباسی را تشکیل می دادند ، بعد از آن خلیفه و از دوره فرمانروایی المتوکل علی الله ، شروع به دخالت در امور کرده و تا این روزگار آسیب فراوانی به مرکزیت و قدرت حکامت اسلامی رسانیده بودند . در موقعی که کار مرداویج در عراق عجم قوت می گرفت و خطر او به بغداد نزدیکتر می شد ، سرداران ترک نژاد و غلامان ترک همچنان به جنگهای داخلی در عراق و آزار خلفا و نزدیکان ایشان اشتغال داشتند . پیداست که قدرتی برای خلیفه نمی ماند تا از عهده جلوگیری مخالف شجاع دیلمی خود بر آید و عین این ضعف ، نسبت به سایر سرکشان نیز وجود داشت . با این همه پیشرفتهای سریع مرداویج ، کارگردانان خلافت بغداد را به وحشت افکند و بر آن داشت که از پیشرفت او پیشگیری کنند .

از طرفی مرداویج ژون نسبت به سپاهیان به نیکی رفتار می کرد و مال بسیار به آنان می بخشید ، مردم شجاع دیلم پیایی در لشکرگاه او گرد می آمدند و چون عدد سپاهیان او فزونی یافت ، با



اراضی متفوحه از عهده مخارج آنان بر نیامد و به فکر افتاد که دامنه فتوحات خود را توسعه دهد و از این نیرو استفاده های بیشتری ببرد.

تا این هنگام تنها ری و قزوین و رنجان و طبرستان و گرگان در تصرف مردداویج در آمده بود . پس به فکر افتاد که همدان را نیز بر متصرفات خویش بیفزاید و بدین منظور خواهرزاده خود را با لشکر بسیار به فتح آن شهر گسیل داشت . بین حکومت دست نشانده خلیفه و نیروهای مرداویج چندین جنگ در نزدیکی همدان رخ داد . خواهرزاده او با همه شجاعتش از عهده فتح شهر بر نیامد و خود در معرکه کشته شد و مرداویج ناگزیر شخصاً به فتح آن شهر همت گماشت . در این جنگها مردم همدان عامل خلیفه را یاری دادند و مرداویج پس از ورود به شهر گروه بزرگی را به سبب یاوی آنها به قتل رسانید.

از بغداد لشکر بزرگی به به سرداری هرون بن غریب ، به مقابله مرداویج آمد و این نخستین مقابله میان مرداویج و لشکریان خلیفه بود . دو لشکر در نواحی همدان با یکدیگر مصاف دادند و جنگی سخت کردند ، هرون ؟ گشت و مرداویج در نتیجه این فتح بر همه شهرهای ناحیه جبل و اطراف همدان استیلا یافت و سرداری به نام ابن علان قزوینی به دینور فرستاد و آن را نیز گشود و لشکریان او تا ؟ پیش رفتند و غنائم بسیاری با خود آوردند.

مرداویج بعد از آنکه تا حدود؟ پیش راند و غنائم بسیاری به دست آورد، بر آن شد که فتوحات خود را؟ در داخله ایران توسعه دهد و حمله بر بغداد را به موقعی موکول کند که نیروی کافی به اختیار در آورده باشد.

شهر اصفهان بعد از جنگهای متمادی بین عمال خلیفه و یکی از سرداران دیلمی، باز به دست خلیفه افتاد و این هنگام مصادف بود با موقعی که مرداویج به لشکرکشی خود به اصفهان مبادرت می جست. پادشاه دیلمی به زودی اصفهان را مسخر ساخت و با چهل هزار و به قولی با پنجاه هزار سپاه، به آن شهر وارد شد (۳۱۹). مرداویج در سال ۳۲۰ برادر خود "وشمگیر" را به نزد خود آورد.

از حدود سال ۳۲۱، برای مرداویج گرفتاری جدیدی پیش آمد و آن اختلاف او با پسران بویه است. پسران بویه، که بزرگتر و شجاعتر از همه آنها علی نام داشت، بعد از شکست ماکان پسر کاکی از نزد او به خدمت مرداویج در آمدند و علی از طرف مرداویج حاکم کرج شد. ولی به زودی میان آنان خلاف افتاد و علی از قلمرو حکومت مرداویج بیرون رفت و بر اصفهان تاخت و آن را در سال ۳۲۱ فتح کرد و قدرت و شوکتی به دست آورد.

چون این خبر به مرداویج رسید ، بیمناک شد ؛ زیرا از شجاعت و تدبیر و کاردانی علی ایمن نبود . پس بر آن شد که او را به نحوی اسیر سازد و برای اجرای نقشه خویش ، نخست نماینده ای با نامه نزد علی فرستاد و وعده داد که سربازان بسیار در اختیار او خواهد نهاد تا شهرهای دیگر را نیز فتح کند و در همین حال برادر خود وشمگیر را با سربازان بسیار به جانب اصفهان فرستاد تا علی را که هنوز به نامه وی سرگرم و مطمئن است ، اسیر کند . لیکن علی از این امر آگاه شد و از اصفهان به ارجان (بهبهان) رفت . وشمگیر هم بی منازعه ، وارد اصفهان شد و بدین طریق اصفهان دوباره جزء متصرفات مرداویج در آمد .

مرداویج اندکی پس از فتح اصفهان خود به آن شهر رفت و برادر خویش را به حکومت ری فرستاد . تا این وقت علی بن بویه بر فارس تسلط یافته و قدرت و مال بسیار فراهم آورده بود . مرداویج چون از این پیشرفتهای پیایی علی آگاهی یافت ، تصمیم به قلع و فتح او گرفت و بر آن شد که به اهواز تازد و آن شهر را تصرف کند تا اگر علی خواست از فارس به بغداد رود ، مانع او شود .

لشکریان مرداویج در سال ۳۲۲ بر رامهرمز و اهواز مسلط شدند و آنها را از دست عمال خلیفه بیرون آوردند و چون علی بن بویه از این حال خبر یافت ، از ترس مرداویج بر آن شد که با او

از در مدارا در آید . پس به عامل وی در اهواز نامه نوشت و از او خواست که بین او و مرداویج واسطه شود و او نیز چنین کرد تا آخر مرداویج با علی بر سر لطف آمد ، مشروط بر آن که در فارس به نام او خطبه خوانده شود.

علی این شرط را پذیرفت و هدایای بسیار در مصاحبت برادر خود ، حسن فرستاد و حسن را هم به رسم گروگان به مرداویج سپرد و فرمان داد تا در تمام بلاد تابعه او ، خطبه به نام مرداویج و خوانند و به این ترتیب مرداویج بر قسمت بزرگی از ایران که از شمال تا جنوب امتداد داشت و همچنین بر غالب نواحی غربی این کشور تسلط یافت و آنها را از تحت اطاعت خلیفه عباسی بیرون آورد . مرداویج بر اثر علاقه ای که مانند همه سرداران دیلمی و مردم شمال ایران به آداب و رسوم ملی داشت ، در اقامه جشنهای ملی مبالغه می کرد و از آن جمله در جشن سده سال ۳۲۳ که در اصفهان بر پا داشته بود ، تکلف بسیار به کار برد و چون اعمال او در آن جشن نمونه ای از مراسم باشکوه سده در ایران است ، ذکر آن خالی از فایده به نظر نمی آید

چون شب جشن سده فرا رسید ، مرداویج فرمان داد تا از کوهها و نواحی اطراف اصفهان هیزم بسیار گرد آوردند و آنها را در دو طرف زنده رود ( زاینده رود ) به شکل منبرها و قبه های

بزرگ قرار دهند و همین کار را هم در کوه معروف به ” کریم کوه “ ، که مشرف بر اصفهان است ، بکنند و از پای کوه تا قله آن را به هیزم بپوشانند ؛ چنانکه چون این هیزمها فروخته شد ، همه کوه را آتش فرا گیرد و از دور چون توده ای عظیم به نظر آید . و همچنین فرمان داد تا نفت بسیار فراهم کنند و نفت بازان را حاضر سازند و شمعهای بسیار گرد آوردند و دو هزار پرنده تهیه کنند تا نفت بر پای آنها بمالند و آنها را رها سازند . و نیز دستور داد تا سفره عظیمی بیفکنند . مرداویج در پایان روز ، خود تنها سوار شد و غلامانش نیز پیاده در مرکب او بودند و به آن حال بر دور سفره گشت و و این چیزها و نیز هیزم ها را به دقت واری کرد ، ولی همه اینها بر اثر فراخی صحرا در نظر او بی نهایت حقیر آمد ؛ چنانکه ، به شدت خشمگین و دلتنگ شد و کسانی را که مأمور این تشریفات بودند ، دشنام داد . همه حاضران از این امر بیمناک شدند و او خود بازگشت و بخفت و هیچ کس را زهره آن نبود که با وی سخن گوید .

مرداویج همواره به ترکان بدبین و بداندیش بود و می گفت : « ترکان به منزله شیاطین و رانندگان درگاه خدایند ، باید با آنان درستی کرد و برایشان سخت گرفت ، وگرنه تباه می شوند . » و با همین نیت بد ، در کشتن و آزار ایشان مبالغه می کرد . به هر حال ، پیش از این واقعه نیز مرداویج چند تن از بزرگان ترک را که در شمار غلامان او خدمت می کردند مجازات

کرده بود و آنان کینه وی را در دل گرفته بودند و بر قتل او همداستان شده بودند و چون این واقع اتفاق افتاد ، بیش از پیش در عقیده خود راسخ گشتند و سپس در قتل او هم پیمان شدند و سوگند خوردند . یکی از غلامان ترک مأمور حفظ مرداویج در خلوت و حین استحمام بود . مرداویج پس از ورود به قصر خود در اصفهان و قصد حمام ، این غلام ترک را از خود راند و از شدت غضب ، هیچ یک از نگهبانان خود را نیز برای حفاظت خود نخواند .

مرداویج را غلام سیاهی هم برای حفاظت خویش در گرمابه بود که همواره سلاح او را در حمام حمل می کرد . غلامان ترک ، او را نیز بفریفتند . عادت مرداویج آن بود که هرگاه به حمام می رفت ، خنجری بلند که در پارچه ای پیچیده بود ، با خود می برد و آن روز غلامان ترک تیغه آن شمشیر را شکستند و دسته آن را به غلاف پیوستند و مرداویج شمشیر را به همان صورت از غلام سیاه گرفت و با خود به حمام برد و کسی جز استاد حمام ، بر در حمام برای حفاظت او نبود .

غلامان ترک پس از آنکه مرداویج به گرمابه رفت ، بر آن هجوم بردند . نخست ضربتی بر استاد حمامی زدند . چنانکه دست او قطع شد و چون او فریاد برداشت ، مرداویج دست به خنجر برد . لیکن ، تیغه آن را شکسته یافت . ناچار تخت چوبی را که هنگام شستشو بر آن می

نشست ، برداشت و پشت در حمام قرار داد . چنانکه ترکان نتوانستند در را بگشایند . اما غلامان سر سخت ترک مأیوس نشدند و چند تن از آنان بر بام حمام رفتند و جامهای بام را شکسته ، از آنجا به تیراندازی پرداختند .

مرداویج به گرمخانه حمام پناه برد و شروع به اظهار لطف و مدارا با آنها کرد و ایشان را مالهای فراوان وعده داد تا دست از او بردارند . اما ترکان ؟ نمی دادند و همچنان در بدسگالی خود اصرار می ورزیدند تا آنکه در حمام را شکستند و مرداویج را کشتند . غلامان بعد از فراغت از کار خود به میان جمع آمدند و دیگران را از واقعه آگهی دادند و قصر او را غارت کرده و راه گریز پیش گرفتند تا به دست دیلمیان نیفتند . طبری می گوید : « تابوت مرداویج را از اصفهان به ری بردند و هنگامی که تابوت به ری رسید ، ازدحامی غریب بود وهمه دیلمان و مردم گیل با پای برهنه تا چهار فرسنگ جنازه سردار شجاع خود را استقبال کردند » .

قتل مرداویج یکی از بزرگترین زیانهای بود که ملت ایران برد . زیرا این امر باعث شد که مرداویج نقشه وسیع و مهم خود یعنی ایجاد حکومت بزرگی در ایران و تجدید دوره ساسانی و برانداختن حکومت بنی عباس را به پایان نرساند . اجرای چنین نقشه بزرگ و مهمی برای مرداویج شجاع و جنگاور ، امر دشواری نبود ، اما برای دیگران به آسانی میسر نمی گردید . او

بزرگترین مردی بود که آمال دیلمان و مردان شجاع کوهستانی گیلان و مازندران را در برانداختن قدرت تازیان و از میان بردن "سیاه پوشان" می توانست برآورد. زیرا وی عالیتیرین نمونه شجاعت و دلاوری این مردان پرخاشجوی رزمسار بود.

بن مایه:

دلیران جانباز، مؤلف: ذبیح الله صفا، انتشارات امیرکبیر، صفحه ۲۷۶ تا ۲۸۹.